



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه بیست و هشتم؛ شنبه ۱۳۹۶/۹/۱۱

نقد و بررسی کلام شیخ رحمته

کبرای کلام شیخ رحمته که فرمودند: «الاصاف و الهیئات لا تقابل بالأثمان» صحیح است و همان طور که توضیح دادیم معنای این عبارت آن است که بیع، عرفاً قابل انحلال نیست و نمی توان گفت بخشی از ثمن در مقابل اصل مبیع واقع شده است و بخشی در مقابل هیئت و اوصاف مبیع تا اینکه اگر بعداً کشف شد یک معامله باطل بوده، معامله دیگر همچنان بتواند صحیح باشد و نهایت اینکه مشتری مثلاً خیار تبعض صفقه داشته باشد.

بله، معامله نسبت به [بعض] اجزاء منحل می شود؛ مثلاً اگر مشتری با صفقه واحده چند گوسفند را بخرد و بعداً معلوم شود بعض این گوسفندان ملک دیگری است، در این صورت ثمن نسبت به اجزاء تقسیط می شود و بیع منحل به چندین بیع می شود و بیع گوسفندانی که ملک دیگری است باطل می باشد اما بیع سایر گوسفندان صحیح بوده و مشتری هم خیار تبعض صفقه دارد. اما بیع واحد نسبت به اوصاف و هیئات مبیع، قابل انحلال نیست و عرفاً معقول نیست که معامله جداگانه ای نسبت به وصف یا هیئت مبیع واقع شود؛ مثلاً اگر کسی گوشواره بخرد، دو معامله انجام نداده و لو ضمناً و منضمماً که بخشی از ثمن در مقابل ماده و بخش دیگر در مقابل هیئت قرار گرفته باشد، بلکه عرفاً یک معامله انجام داده است. با توجه به این مطلب خدمت جناب شیخ رحمته عرض می کنیم:

اولاً: آنچه در مورد وصف گفتیم، مشترک بین وصف صحّت و غیر آن از اوصافی است که موجب افزایش قیمت می شود؛ یعنی همان طوری که بخشی از ثمن در مقابل سایر اوصاف قرار نمی گیرد و معامله

نسبت به آن منحل نمی‌شود، نسبت به وصف صحّت هم منحل نمی‌شود؛ مثلاً اگر مشتری گوسفندی بخرد، این طور نیست که بخشی از ثمن را به عنوان معامله دیگری در کنار معامله گوسفند در مقابل صحّت آن گوسفند پردازد. بله، گوسفند صحیح گران‌تر از گوسفند مریض یا معیوب است، اما معنایش آن نیست که زیادت ثمن، در مقابل وصف صحّت و به عنوان معامله علی حدّه باشد؛ [بلکه وصف صحّت، حیثیت تعلیلیه افزایش قیمت است] بنابراین معلوم می‌شود اینکه مرحوم شیخ رحمته الله بین وصف صحّت و غیر آن از اوصاف فرق گذاشتند، صحیح نیست و وصف صحّت هم در مقابل اثمان قرار نمی‌گیرد.

شاید وجه کلام شیخ رحمته الله این باشد که گمان کرده‌اند چون مشتری در صورت معیوب بودن مبیع، حق دریافت ارزش را دارد - یا در عرض فسخ و یا در صورتی که فسخ و اعمال خیار عیب نکند - پس معلوم می‌شود وصف صحّت مانند جزء است؛ به این معنا که بخشی از ثمن در مقابل آن قرار می‌گیرد.

اما این وجه صحیح نیست و ارزش، بخشی از ثمن نیست. شاهدش هم آن است که حتی در صورتی که عین ثمن باقی باشد، بایع ملزم به پرداخت ارزش از عین ثمن مشتری نیست، بلکه از غیر آن هم می‌تواند پرداخت کند، در حالی که اگر ارزش، بخشی از ثمن بود و عین ثمن هم در نزد بایع موجود بود، باید طبق فرمول تقسیم مال مشترک، بایع ملزم به پرداخت ارزش از عین همان ثمن باشد؛ چراکه بخشی از این ثمن ولو به نحو مشاع، هنوز ملک مشتری است.

ثانیاً: هر جزئی هم چنین نیست که ثمن در مقابل آن تقسیط شود؛ مثلاً گوسفند، دارای اجزایی است (کله، پاچه، گوشت، دنبه، پشم و ...) اما اگر کسی گوسفندی بخرد، در نزد عرف گفته نمی‌شود که بخشی از ثمن در مقابل کله است، بخشی در مقابل پاچه، بخشی در مقابل گوشت، بخشی در مقابل دنبه و هکذا و معامله نسبت به چنین اجزایی منحل نمی‌شود.^۱ پس معلوم می‌شود معامله فقط نسبت به اجزایی منحل می‌شود که عرفاً مستقل به اثر باشند، مانند اینکه چند گوسفند را با هم بخرد یا... .

خلاصه مطلب اینکه فقط نسبت به اجزایی ملتزم به انحلال می‌شویم که عرف آن اجزاء را مبیع‌های مشابه کنار هم و قابل خرید و فروش بدانند، اما نسبت به سایر اجزاء مانند اجزای گوسفند واحد، اجزای خانه واحد (اتاق، هال، آشپزخانه و...) و امثال آن، معامله منحل نمی‌شود و این اجزاء لاتقابل بالائتمان.

مهم بررسی اصل کلام شیخ رحمته الله است که فرمودند: اگر گرامتی که مشتری به مالک پرداخته، در مقابل

۱. بله، در مورد گوسفند و نظیر آن، بیع اجزاء به نحو مستقل مانعی ندارد و لعل عرفیت هم داشته باشد، اما اگر خود گوسفند را بفروشند، عرفاً

بیع نسبت به اجزاء منحل نمی‌شود.

فقدان وصفی غیر وصف صحّت یا فقدان هیئتی^۲ از مبیع باشد، آن غرامت بر عهده بایع است و مشتری می‌تواند به بایع فضولی رجوع کند؛ چراکه «الاولیاء و الهیئات لا تقابل بالاثمان» و مشتری اقدام به ضمان هیئت یا وصف مبیع نکرده است، لذا پرداخت غرامت، خسارت محضی بر مشتری است و چون مشتری مغرور است، در نتیجه به بایع غارّ رجوع می‌کند.

خدمت مرحوم شیخ رحمته الله عرض می‌کنیم: فقدان وصف یا هیئت مبیع، چه تفاوتی با فقدان اجزاء دارد که شما در مورد فقدان اجزاء فرمودید چون مشتری خود اقدام بر ضمان کرده، لذا غرور صادق نبوده و نمی‌تواند به بایع فضولی رجوع کند. ما نحن فیه نیز چنین است و مشتری اقدام بر ضمان وصف یا هیئت کرده است؛ مثلاً اگر ثمن المثل عبدی بما له من الخصوصیات ۱۰۰۰ واحد پول باشد و بدون این خصوصیات ۸۰۰ واحد باشد و مشتری با نظر به مجموع مبیع و خصوصیات آن، حاضر به پرداخت ۵۰۰ واحد پول در مقابل آن باشد اما اگر آن خصوصیات نبود، بیش از ۴۰۰ واحد پول حاضر به پرداخت نبود، در این صورت صادق است که مشتری اقدام بر ضمان عبد بما له من الاولیاء کرده است. پس در آن مقداری که مشتری خودش اقدام کرده، نباید حق رجوع به بایع را داشته باشد، ولو اینکه آن ۱۰۰ واحد اضافه را در مقابل وصف نداده بلکه مبیع با آن وصف را به قیمت بالاتری خریده است، اما به هر حال می‌دانسته که ۱۰۰ واحد اضافه می‌پردازد و منشأش، وجود آن وصف است؛ یعنی وجود وصف، حیثیت تعلیلیه افزایش قیمت است.

بنابراین اگر وصفی از عبد مانند کتابت زائل شود و مالک ۲۰۰ واحد پول به عنوان غرامت فقدان آن وصف از مشتری دریافت کند، در اینجا چون مشتری رضایت به معامله به نصف ثمن المثل داشته، لذا در نظر عقلاء می‌توان گفت که مشتری اقدام بر ضمان نصف قیمت عبد بما له من الخصوصیات کرده است، در نتیجه نصف غرامتی هم که در برابر فقدان وصف به مالک پرداخته، ضمانش بر عهده خود مشتری است و حق رجوع به بایع را ندارد؛ چراکه مشتری خود اقدام به ضمان نصف غرامت کرده بود و دیگر نسبت به این مقدار، غرور صادق نیست. بله در نصف دیگر غرور صادق است و مشتری حق رجوع به بایع را دارد.

پس اینکه شیخ رحمته الله فرمودند مشتری می‌تواند در کل آنچه در مقابل فقدان وصف غرامت داده به بایع رجوع کند، این فرمایش محل تأمل است و علی الاطلاق قابل پذیرش نیست.

^۲. که آن را هم می‌توان به عنوان وصف تلقی کرد.

انحصار جواز رجوع مغرور به غار، به جایی که بطلان معامله فقط از جهت غرور باشد

مطلب دیگری که شیخ^۳ در این مسئله ذکر می‌فرمایند آن است که: آنچه گفتیم که مشتری حق رجوع به بایع را در مقابل غراماتی که به مالک پرداخته دارد، مربوط به جایی است که بیع، به جز جهت مالک نبودن بایع، هیچ نقص دیگری نداشته باشد.

بنابراین اگر بیع از جهت دیگری باطل نباشد، همان‌طور که گفتیم مشتری می‌تواند نسبت به غراماتی که در مقابل آن نفعی برای او حاصل نشده، غراماتی که در مقابل منافع مستوفاه بوده و نیز آنچه که به غیر ثمن غرامت پرداخته، به بایع فضولی رجوع کند با تفصیلی که گذشت. اما اگر بیعی غیر از نقص فضولیت، نقص دیگری هم داشته باشد مانند اینکه غرری باشد و بطلان بیع مستند به هر دو جهت باشد، در این صورت دیگر مشتری حق رجوع به بایع نسبت به این غرامات را ندارد؛ مثلاً اگر فضولی، مبیعی را که مقدار آن اصلاً معلوم نیست - به گونه‌ای که موجب صدق غرر باشد - به مشتری بفروشد و یا اینکه مبیع را در مقابل ثمنی بفروشد که مقدار آن معلوم نیست، در این فرض اگر مالک علاوه بر دریافت مبیع، در آنچه که جایز است از مشتری غرامت دریافت کند، مشکل است که بگوییم مشتری حق رجوع به بایع را دارد؛ زیرا آنچه موجب جواز رجوع مشتری به بایع نسبت به غرامات می‌شود، یا صدق عنوان غرور است به همان معنایی که گفتیم، یعنی غرور سبب ورود خسارت بر مشتری باشد و یا فرضاً به خاطر قاعده «لاضرر» است، اما در ما نحن فیه، غرور به تنهایی موجب خسارت مشتری نشده است، بلکه به ضمیمه بطلان بیع به جهت غرری بودن، خسارت بر مشتری وارد شده است و حتی اگر غرور هم صادق نبود، باز معامله از جهت غرری بودن باطل بود و مالک حق رجوع به مشتری را داشت. بنابراین نمی‌توان گفت مشتری غرامت را به خاطر غرور پرداخته است.

إن قلت: عدم جواز رجوع مشتری به بایع، موجب ضرر مشتری است، در نتیجه اقتضای قاعده لاضرر آن است که مشتری حق رجوع به بایع را داشته باشد.

قلت: اگر مشتری با علم به اینکه معامله از جهت دیگر باطل است، اقدام به بیع کرده باشد، در این

۳. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۵۰۴:

ثم إن ما ذكرنا كله من رجوع المشتري على البائع بما يغرمه إنما هو إذا كان البيع المذكور صحيحاً من غير جهة كون البائع غير مالك، أما لو كان فاسداً من جهة أخرى فلا رجوع على البائع؛ لأن الغرامة لم تجيء من تغير البائع في دعوى الملكية، وإنما جاءت من جهة فساد البيع، فلو فرضنا البائع صادقاً في دعواه لم تزل الغرامة، غاية الأمر كون المغرور له هو البائع على تقدير الصدق، والمالك على تقدير كذبه، فحكمه حكم نفس الثمن في التزام المشتري به على تقدير صدق البائع وكذبه.

صورت خودش اقدام بر ضرر کرده است و عرفاً مستحق امتنان نیست، در حالی که حدیث شریف لاضرر امتنانی است پس دیگر «لاضرر» در حق او جاری نیست. و اگر مشتری جاهل به بطلان معامله بوده باشد، در این صورت ضرر مشتری فقط از ناحیه بایع فضولی نیست تا بایع ملزم به جبران آن باشد، بلکه از ناحیه حکم شرعی به بطلان بیع نیز می‌باشد و حکم شرعی به بطلان بیع، موجب نمی‌شود که ضرر مشتری بر عهده بایع فضولی باشد؛ چراکه جریان لاضرر در حق مشتری، معارض با جریان لاضرر در حق بایع است، در نتیجه نمی‌توان به قاعده لاضرر تمسک کرد.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی